

بابا لنگ دراز

نویسنده:
جین وبستر

مترجم:
میمنت دانا

سرشناسه :

وبستر، جین، ۱۸۷۶ - ۱۹۱۶م.

Webster, Jean

بابا لنگ‌دراز/نویسنده جین وبستر ؛
مترجم میمنت دانا.

تهران: انتشارات پر ، ۱۳۹۴.

۱۶۸ص. ؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

978-964-8007-73-2

فیپا

Daddy-long-legs

داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰م.

دانا، میمنت، ۱۲۸۹ - ، مترجم

PS ۱۳۹۴۳۵۴۱ ب۵/

[ج] ۵۲/۸۱۳

۴۰۰۱۰۶۶

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت: عنوان اصلی:

موضوع:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:



بابا لنگ‌دراز

- نویسنده: جین وبستر
- مترجم: میمنت دانا
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- چاپ اول: ۱۳۹۵
- تیراژ: ۵۰۰
- قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۰۷-۷۳-۲ ISBN : 978-964-8007-73-2

- آدرس: خ لبافی‌نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳
تلفن: ۰۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۰۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵

چهارشنبه شوم

چهارشنبه‌ی اول هر ماه از آن روزهایی بود که با بیم و هراس انتظارش را می‌کشیدند، با بردباری و شهامت بر گزارش می‌کردند و سپس به دست فراموشی می‌سپردند.

بایستی کف اتاق‌ها و راهروها بدون لک، مبل و صندلی‌ها بدون گرد و خاک و رختخواب‌ها بدون ذره‌ای چرک باشد. نود و هفت بچه‌ی یتیم کوچولو را که درهم می‌لولیدند باید تمیز کرد، سرشان را شانه زد، لباس ارمک^۱ نو به آن‌ها پوشانید، تکمه‌هاشان را انداخت و هر چند دقیقه به هر نود و هفت نفر یادآوری کرد که هرگاه یکی از اماناء سؤالی کرد بگویند «بله آقا» یا «نخیر آقا» و کلمه‌ی «آقا» را فراموش نکنند. از آن‌جایی که جروشای^۲ بینوا از همه‌ی اطفال بزرگ‌تر بود تمام بارها به دوش وی می‌افتاد. این چهارشنبه هم بالاخره مثل ماه‌های قبل به پایان رسید و جروشاکه تمام بعدازظهر در آبدارخانه برای میهمان‌های نوانخانه ساندویچ درست کرده بود با کمال خستگی به طبقه‌ی بالا رفت که به وظایف عادی و روزانه

۱. جامه‌ی پشمینه.

خود بپردازد. در اتاق «ف» یازده طفل ۴ تا ۷ ساله تحت نظر وی بودند. جروشها بچه‌ها را قطار کرد، بینی یک یک را پاک و لباس‌هاشان را صاف کرد و آن‌ها را به صف به سالن غذاخوی برد تا شام خود را که عبارت از نان سفید و شیر و یک ظرف کمپوت بود بخورند. سپس با نهایت خستگی در درگاه پنجره نشست و شقیقه‌های پرتپش و داغ خود را به شیشه‌ی سرد چسبانید. از ساعت پنج صبح جروشها سرپا بود و به دستور هرکس این طرف و آن طرف دویده و کراراً نیش‌زبان‌های رئیسه‌ی عصبانی و جدی را به جان خریده بود.

مادام لپیت^۱ آن قیافه‌ی آرام و متینی را که در مقابل خانم‌ها و آقایان اعانه‌دهنده نشان می‌داد در برابر اطفال نداشت.

جروشها از پشت پنجره چمن‌های یخ‌زده جلو عمارت را تماشا می‌کرد و با خود می‌گفت: «تا آن‌جایی که من خبر دارم مجلس امروز با موفقیت برگزار شد.»

آقایان امناء، اعانه‌دهندگان و خانم‌ها تمام مؤسسه را بازدید کرده بودند، گزارش ماهانه خوانده شده بود. سپس چای و ساندویچ صرف شد و اینک باعجله به منازل خود و به سوی محیط آرام و بخاری گرم می‌رفتند تا اطفالی را که پرورش و تربیت آن‌ها را به عهده گرفته بودند برای یک ماه فراموش کنند.

جروشها به اتومبیل‌هایی که یکی پس از دیگری از در پرورشگاه خارج می‌شدند با کنجکاو و اشتیاق می‌نگریست و در عالم رؤیا آن‌ها را تا خانه‌های مجلل و باعظمتی که پای تپه دیده بود مشایعت

1. Mrs. Lippett